



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و پژوهشی

پژوهش‌های فلسفی و اندیشه‌های نوین، گذشته و حال

دکتر حسن ملکی

پژوهش‌های فلسفی و اندیشه‌های نوین، گذشته و حال، زمستان ۱۳۹۵، شماره ۱، ۱-۱۰



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

○ سیر تحولات اصلاحات در آموزش و پرورش بعد از انقلاب اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● در روند اصلاحات، دفع به مراتب کارسازتر از رفع است؛ یعنی ما اگر منتظر بمانیم که عوامل منفی و آسیب‌زا وارد بشوند تا با آن بجنگیم کار ما سخت خواهد بود ولی اگر هوشیاری لازم را داشته باشیم و آنها را از ابتدا دفع کنیم، اصلاحات به مطلوب‌ترین و اثر بخش‌ترین شکل خود ادامه خواهد یافت. این که ما در اصلاح‌گری دافع باشیم یا رافع، این بستگی به قابلیت‌ها و هوشیاری و صلاحیت ما در پیشگیری امور دارد. بعد از این مقدمه کوتاه به سؤالی که فرمودید پاسخ می‌دهم. قبل از انقلاب اسلامی آن مقداری که بنده اطلاع دارم هر آنچه که به نام اصلاحات در آموزش و پرورش انجام گرفته است با توجه به اینکه با واقعیت‌های درون جامعه ما همخوانی نداشته است یا همخوانی فوق‌العاده کمی داشته است، نمی‌توانیم از آن اقدامات به عنوان اصلاح‌گری یاد کنیم؛ برای اینکه اگر ما به نام اصلاحات در مقابل کمال جامعه مانع ایجاد کنیم این قدم اصلاحی نیست. قبل از انقلاب اسلامی در اثر تقلید از سایر کشورها مثلاً کشور فرانسه یا سایر جاها تغییراتی در نظام تعلیم و تربیت ایران ایجاد کردند، بدون اینکه بررسی عمیق‌تری بکنند که آیا مسائل فرهنگی و بومی ما چه چیزی را می‌طلبد. مثلاً در یک برهه‌ای وزیر آموزش و پرورش وقت سفری می‌کند به آمریکا و پس از برگشت اعلام می‌کند امتحانات در دوره ابتدایی باید حذف بشود. در نظر خود آن فرد که وزیر

آموزش و پرورش بوده این کار کار اصلاحی بوده است ولی چون این آدم از مسائل درون جامعه به خوبی مطلع نبوده است زود از حرفش برگشت و دید که اگر این تصمیم را انجام بدهد، مشکلات فراوانی در نظام آموزش و پرورش به وجود خواهد آمد. یا مثلاً دوره راهنمایی تحصیلی که الآن هم هست، این دوره راهنمایی تحصیلی از نظام تعلیم و تربیت فرانسه تقلید شده است. از این موارد در قبل از انقلاب فراوان بوده است، یعنی قدمهای ظاهراً اصلاح گرانه ولی در اصل مشکل زا، زیرا درونزا نبوده است. اصلاحات اصیل درونزا است و اصلاحات غیر اصیل، اصلاحات برونزا و تحمیلی از بیرون است. همین اقدامات نامطلوب باعث شد یک حرکت اصلاح گرانه ریشه داری در جمهوری اسلامی ایران در ایران اتفاق بیافتد به نام انقلاب اسلامی ایران. یعنی وقوع انقلاب اسلامی ایران که اولین اثرش را در تعلیم و تربیت گذاشت به این دلیل بود که قدمهای ظاهراً اصلاحی از یک طرف و قدمهای تعمداً افسادی از طرف دیگر، جامعه را به انفجار کشاند. این خود هشدار است به ما که اگر در قدمهای اصلاح طلبانه خودمان حکیمانه عمل نکنیم، زمینه‌های انفجار را به بار می‌آوریم. انفجار در دو حالت ایجاد می‌شود؛ در یک حالت اصولاً اگر مانع هر قدم اصلاحی بشویم، به هر حال عقده‌های متراکم و فریادهای بیرون نیامده نهایتاً به انفجار تبدیل می‌شوند. و حالت دوم موقعی است که به قدری در اصلاح گری باز عمل کنیم که هر چه هنجار هست بشکنیم، در این حالت هم انفجار رخ می‌دهد. البته انفجار دومی، بی‌سروصدا است ولی کار خودش را می‌کند، نظام را از درون تهی می‌کند و همه امور را از مدار کمال خارج می‌کند. انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک انفجار اصلاحی بود که در ایران شکل گرفت به دلیل این که قدمهای قبل از انقلاب یا قدمهای افسادی بود یا اگر هم با انگیزه اصلاح گرانه بود اثر افسادی داشت.

بعد از انقلاب اسلامی ایران که عمدتاً انگیزه‌ها الهی و انسانی شده و واقعاً مردم و مخصوصاً رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (علیه السلام) با پیامهایی که از متن دین دریافت کرده بودند قدمهای اصلاحی را در ابعاد مختلف جامعه ما برداشته بودند، زمینه مساعدی را برای رشد فراهم ساختند. من در اینجا به آنچه که در آموزش و پرورش رخ داد متمرکز نمی‌شوم. بعد از انقلاب اسلامی ایران در چند مرحله اصلاحاتی در امور انجام گرفت. مرحله اول طاغوت‌زدایی از طرحها و برنامه‌ها بود، یعنی انقلابیون و صلحا و مصلحین که به نوعی در روند انقلاب اسلامی ایران دخیل بودند، اولین چیزی که

احساس کردند این بود که آنچه نباید باشد را از داخل کتابهای درسی و برنامه‌های درسی، تربیت معلم، قوانین و مقررات و امثال اینها بزدانید، زیرا اینها جلوه‌ها، آثار و نشانه‌های به اصطلاح فرهنگ طاغوت بود. بنده بخشی از این اقدامات را به خاطر دارم. از حدود سال ۶۳ که بنده وارد سازمان پژوهش شدم، همان زمان هم در واقع ادامه همین روند و همین حرکت وجود داشت و بعضی وقتها با این سؤال مواجه می‌شدیم که چرا فلان پیام یا فلان عبارت در کتابهای درسی باقی مانده است، هشدارهایی داده می‌شد، انتظاراتی مطرح می‌شد و حق هم بود و برای از بین رفتن آنها اقدام می‌کردیم و طاغوت زدایی می‌نمودیم. این یک قدم اصلاحی بود که بعد از انقلاب اسلامی برداشته شد و در واقع می‌شود گفت یک قدم اصلاح‌گرانه رفعی بود، در واقع ما دست به یک طاغوت زدایی زدیم. مرحله دوم اصلاحات، طراحی تغییر نظام آموزش و پرورش بود که این حرکت به طور نظام دار و اساسی در زمان وزارت جناب آقای دکتر اکرمی شروع شد و البته افکار و اندیشه‌هایی از آغاز انقلاب اسلامی شکل گرفته بود ولی عملاً از زمان وزارت ایشان بود که این کار در قالب شوراهای کمیسیون‌ها و کمیته‌های مطالعاتی شکل گرفت. کار خوبی که در این مرحله از اصلاحات انجام شد این بود که نظام آموزش و پرورش مطلوب را بعد از مطالعات زیاد طراحی کردند. ساختار نظام از دوره‌های اساس و ارکان و ارشاد و دوره متوسطه طراحی و پیشنهاد شد. کلیه این تصمیمات در کتابی که انتشار یافت چاپ شده است. این یک قدم اصلاحی نظری بود؛ یعنی از جهت نظری بسیار بسیار ارزشمند بود ولی در همین مرحله آنچه که باعث شد این حرکت ناتمام باقی بماند و بطور طبیعی ادامه پیدا نکند چند چیز بود:

یکی از آنها اختلاف نظر افراد و دست اندرکاران آموزش و پرورش درباره اصلاحات بود. بعضی‌ها معتقد بودند که ما مطابق این طرح نمی‌توانیم حرکت بکنیم و این طرح، ایده‌آلی و آرمانی است. بعضی‌ها گفتند می‌شود اجرا کرد به شرطی که آن را به عنوان یک کار ملی مربوط به همه اقشار و طبقات تلقی بکنیم و همه درگیر بشوند و... این اختلاف نظرها مانع از این شد که این کار انجام بشود. عامل دوم اختلاط کار کارشناسی با مسائل سیاسی است که این موضوع آفتی است که همیشه به ما لطمه زده است و اگر ادامه پیدا بکند در آینده نیز باید خودمان را آماده مواجه با لطمات و صدمات کمر شکن آن بکنیم. لذا این طرح تغییر نظام در قالب یک مجموعه آماده شد. تا این که مرحله سوم

اصلاحات شکل گرفت و آن اجرای تغییر نظام متوسطه بود. البته افرادی با انگیزه مثبت و با حسابگرهایی که بین خودشان داشتند آمدند اصلاحات را متمرکز کردند به دوره متوسطه با این استدلال که ما در دوره متوسطه مشکل داریم. یعنی مواجه هستیم با فارغ التحصیلان زیاد دوره دبیرستان که عمدتاً در شاخه‌های نظری درسی می‌خوانند و پشت در دانشگاهها در انتظار ورود باقی می‌مانند و دانشگاهها هم ظرفیت جذب همه آنها را ندارند و این امر جامعه را با بحران مواجه می‌سازد و برای حل این بحران باید اصلاحات را از دوره متوسطه آغاز کنیم. با این استدلال، طرح نظام جدید متوسطه طراحی و اجرا شد. من به عنوان یک فرد که در بخش‌های مختلف آموزش و پرورش کار کرده‌ام احساس می‌کنم که این کار به این شکل نباید دنبال می‌شد. یعنی ما می‌بایست تغییر نظام را به مانند یک کودکی که متولد می‌شود و دوران کودکی را می‌گذراند، بعد وارد نوجوانی می‌شود و بعد جوان می‌شود و سیر طبیعی زندگی را ادامه می‌دهد تلقی می‌کردیم ولی این گونه تلقی نشد. ما طرح تغییر نظام را در زمانی که قنذاقی بود کنار گذاشتیم و آمدیم یک فرد نوجوان دیگری را شکل بزرگ شده همان قنذاقی تلقی کردیم و آن را به عنوان تغییر نظام مطرح کردیم و نام آنرا تغییر نظام متوسطه گذاشتیم. این حرکت غلطی بود که به نظر من انجام شد. البته این که می‌گویم حرکت نامطلوب، خدا نکرده نمی‌خواهم تلاشهای انجام شده را کم بها بدهم، آنهایی که در این کار دخیل بودند همه حسن نیت داشتند و می‌خواستند کار خوبی انجام بشود.

اما اگر آن سیر طبیعی ادامه پیدا می‌کرد وضع بهتری شکل می‌گرفت. اگر آن طرح نظام آموزش و پرورش را قدم به قدم اصلاح می‌کردند، ورودی‌های نظام تعلیم و تربیت از همان پیش دبستانی و دبستان اصلاح می‌شدند. اینکه ما در بین راه افراد را برگزینیم و روی آنها کار کنیم، آنها که محصول ما نبوده‌اند آنهایی که ۱۷ و ۱۸ سال عمر خود را سپری کرده‌اند نمی‌شود آنها را به طور مؤثر تحت تأثیر قرار داد.

مرحله چهارم، اصلاح طرح تغییر نظام آموزش متوسطه بود که در زمان وزارت جناب آقای مظفر اتفاق افتاد یعنی بازخوردی که از اجرای تغییر نظام دوره متوسطه بدست آمد و ارزشیابی‌هایی که انجام شد و سر و صداهای مستقیم و غیر مستقیم که از اولیاء و معلمان شنیده شد، مسئولان آموزش و پرورش را وادار کرد تا در خود تغییر نظام متوسطه دست به اصلاحات بزنند. تغییراتی ایجاد شد که مهمترین آن این بود که نظام

ترمی واحدی به سالی واحدی تبدیل گشت و لوازم و تغییراتی هم به دنبال داشت که به نظر می‌رسد مشکلات را کاهش داد.

آخرین قدم اصلاحی که در آموزش و پرورش انجام شد ارائه لایحه جدید آموزش و پرورش به هیأت دولت و مجلس است که الان مرحله بررسی و روند شکل‌گیری خودش را می‌گذراند و البته در این لایحه خیلی کار عمده‌ای انجام نشده است؛ یعنی ساختار تغییر پیدا نکرده بلکه یکسری ضوابط و مقررات و قوانین که در واقع سهم و نقش بیشتری به معلمان از جهت علمی و آموزشی خواهد داد و توجه بیشتری نیز به دوره پیش دبستانی و دبستان شده است.

این سیری که بنده توضیح دادم اگر مورد مذاقه قرار دهید می‌بینید که ویژگی‌های چندین‌گانه‌ای دارد.

○ آیا ادغام معاونت پرورشی و آموزشی را بعنوان یکی از اقدامات اصلاحی می‌دانید؟
چرا به این مسأله اشاره نکردید؟

● من این را بعداً توضیح خواهم داد، اجمالاً اینکه من این را به عنوان یک مرحله نمی‌دانم بلکه به عنوان یک رویدادی که اثرات اصلاحی خواهد داشت می‌دانم. به هر حال، این روندی که خدمت شما عرض کردم چند ویژگی داشت که به نظرم می‌آید همه این ویژگی‌ها اشکالاتی هستند که در روند فعالیتها پیدا شدند. یقیناً اگر این معایب وجود نمی‌داشت وضع خیلی بهتری در آموزش و پرورش داشتیم. یکی از این ویژگی‌ها عجله در اجراء است. ما یکسری امور اساسی و ریشه دار و اثرگذار که ماهیتاً حوصله و مطالعه می‌طلبند داریم که عجله در آنها کار انسانهای عاقل نیست. ولی اینها را سریعاً خواستیم به اجراء بگذاریم. عجله در هر کاری بد است و در کار تعلیم و تربیت بدتر، برای اینکه اگر در کارهای دیگر عجله کنیم و چیزی را از دست بدهیم، چیزی مادی را از دست بدهیم، قابل جبران است ولی عجله در کار فرهنگی و تربیتی - به راحتی قابل جبران نیست.

نقص دوم، سهل‌انگاری در طراحی است؛ ما نمی‌توانیم برای نظام تعلیم و تربیت نقشه بکشیم و طراحی بکنیم ولی در مقام طراحی مطالعات ریشه دار انجام ندهیم. البته نمی‌گویم که اصلاً مطالعه نشده ولی اعتقاد دارم که مطالعه اساسی نشده بود و معلوم است که وقتی سهل‌انگاری در طراحی با عجله در اجراء جمع بشوند بر سر روند

اصلاحات چه می آید.

نقص سوم گسست از مبنا است؛ ما بالاخره در کارمان باید یک مبنایی داشته باشیم، یک مبنای فلسفی، اجتماعی، اعتقادی، روانشناختی، باید کار تعلیم و تربیت را بر اساس مبنای سامان دهی بکنیم. من تصور می‌کنم در ایران به دلیل عجله در اجرای آنچه که انجام می‌گیرد ارتباط عمل با مبنای قطع می‌شود. البته وقتی انسان می‌گوید که کار ریشه در مبنا ندارد، ممکن است فوراً متهم به رجعت و سنت‌گرایی افراطی و امثال آن شود ولی عیبی ندارد. من معتقد هستم که ما در تعلیم و تربیت باید کارمان را به طور مشخص به مبنای انسان‌شناسی متصل کنیم. ما در نظام اعتقادی، معتقدیم که وقتی می‌خواهیم انسان را رشد دهیم، رشد معنوی، رشد عقلانی، رشد اجتماعی و رشد عاطفی و رشد بدنی و... به صورت متوازن باید رشد کند. آیا این‌ها شعار است یا حقیقت؟ حقیقت است، نص صریح آیات و روایات است، حال اگر فرض کنیم کار را طوری پیش ببریم که تنها بعد علمی کودک و نوجوان رشد کند و از سایر ابعاد غفلت شود، آیا این حرکت به سوی تربیت انسان تک‌ساختی نیست که الان در خود غرب هم صدای متفکران حقیقت جو درآمده است؟! شما ببینید هربرت مارکوزه، آن فیلسوف معروف آلمانی، در کتاب «انسان تک‌ساختی» غرب را به محکمه برده است و جالب این جاست که آن آدم‌گرایشات سوسیالیستی هم دارد ولی او وجدان بیدار هم دارد. در آن کتاب بیان می‌کند که غرب انسانها را یک بعدی تربیت کرده است. آیا از اینها نباید عبرت گرفت و طراحی‌ها را متصل کرد به مبنایی؟! البته اینکه مبنایی چه هست بحث خودش را می‌طلبد لکن به طور مشخص چون، دارای جهان بینی معین و یک ایدئولوژی مشخص هستیم، نمی‌توانیم کار انجام دهیم و ندانیم که به کدام یک از مبنایی ما اتصال پیدا می‌کند. نقص و کاستی چهارم، سیاسی بودن کارهاست؛ من در این روند اصلاحات این را حس می‌کنم که در عین حال که با دلسوزی سعی می‌کرده‌اند بعضی کارها را انجام بدهند ولی سمت و سوی اصلی این اقدامات را فراز و نشیب‌ها و جزر و مدهای سیاسی جهت می‌داده است؛ هر وزیری به جو مجلس نگاه می‌کرده، اگر مجلس علاقه به تغییر نظام داشته او هم مطرح می‌کرده است اگر هم نداشته او هم مطرح نکرده است.

ما نمی‌توانیم در عرصه تعلیم و تربیت، سیاسی کارانه برخورد کنیم. این معنایش این نیست که سیاسی نباشیم، انسان در زندگی خود یکسری رویکردهایی دارد و یکسری

باورهایی دارد ولی نباید لوح کودک و نوجوان معصوم را به یک تابلویی تبدیل کنیم که پوسته‌های تبلیغاتی خود را به آنها بچسبانیم. اصلاً عرصه تعلیم و تربیت، عرصه بازی نیست. فطرت کودک و نوجوان امانت در دست ماست. پس باید از سیاسی کاری افراطی در عرصه آموزش و پرورش شدیداً بپرهیزیم.

پنجمین اشکال، جزئی نگاه کردن ما بوده است. البته ادعا می‌کرده‌ایم که نباید نگاه جزئی به امور داشته باشیم، نگاه تجزیه‌ای نباید داشته باشیم، ولی عملاً نگاه به امور، نگاه جزئی بوده است؛ ما گاهی یک مورد را برجسته کرده‌ایم و برای اصلاح آن کوشیده‌ایم. ولی غافل شده‌ایم از این که این مورد در یک زمینه کلی وجود دارد و بدون توجه به زمینه و کل یک چیز نمی‌توان درباره اجزای آن تصمیم عاقلانه گرفت. لذا این قدم اصلاحی ما در یک امر جزئی هم پاسخ لازم را نداده است. اشکالاتی که برشمردم مانع از این شد که روند اصلاحات به صورت انسانی و اصیل و الهی ادامه پیدا بکند. دلیلش هم مشخص است. بیست و چهار سال از انقلاب می‌گذرد آیا باید وضع ما این می‌بود که هست؟!

○ آقای دکتر، شما اشاره کردید به وضعیت فعلی آموزش و پرورش ما، آیا به نظر شما، ما در وضعیتی قرار گرفته‌ایم که بگوییم یک وضعیت بحرانی است؟! تحلیل شما چیست؟

● من اعتقاد دارم که آموزش و پرورش ایران در وضعیت کنونی با بحران مواجه است، منتهی بحران تعلیم و تربیت بی سروصدا است. یک علت این که عده‌ای فکر می‌کنند بحرانی نیست این است که اصولاً مشکلات مسایل، کاستی‌ها و نواقص و آثار و پیامدهای آنها در آموزش و پرورش سروصدا ندارد. شاید این ضرب المثل معروف را شنیده‌اید که فردی قفل دری را به قصد سرقت می‌برد، رهگذری سؤال کرد چه می‌کنی گفت تار می‌زنم، گفت پس صدایش کو؟ گفت: صدایش فردا در می‌آید. خوب در وقت بریدن قفل صاحبخانه خوابیده است، چون خوابیده است بحران را نمی‌فهمد اگر بیدار بود که با دزد مقابله می‌کرد. من تصور می‌کنم ما با یک بحران بی سروصدا مواجه هستیم. یکی از ابعاد این بحران، بحران در تصمیم سازی است. من اعتقاد دارم ما در تصمیم سازی بحران داریم. شما مستحضرید آدم هر کاری و هر اقدامی را که می‌خواهد انجام بدهد، اگر یک سیر اثر بخش و مفید از تأمل، تفکر، مشورت، مطالعه و تحقیق را طی

بکند و آنوقت تصمیم بگیرد می‌گوییم فرآیند تصمیم‌سازی او مطلوب بوده است، چرا؟ برای اینکه فکر کرده است، مشورت کرده است، تحقیق و مطالعه کرده است. ولی شما فکر می‌کنید چند درصد کارهای ما این طوری است و چه مقدار ما در فرآیند تصمیم‌سازی این طور عمل می‌کنیم؟ مشورتهای جلسه‌ای برای تصمیم‌گیری یک امر عظیم به نام تعلیم و تربیت کفایت نمی‌کند و البته اگر در این فرآیند تصمیم‌سازی یکسری امور نامطلوب مانند سیاست زدگی و باندگرایی افراطی هم دخیل باشد مزید بر مشکلات می‌شود. این که من عرض کردم بحران نظام آموزش و پرورش بی سروصداست معنایش این است که گر چه تأثیرات یک کار فرهنگی بدین نحو چندان معلوم و محسوس نیست ولی به هر حال در لباس ناهنجاریها، کج‌رویهها، انحرافات و غیره خودش را نشان خواهد داد.

البته این بحران را کارشناسان و متخصصان می‌بینند، آنهایی که متخصص هستند می‌بینند چون افراد غیر کارشناس نمی‌بینند و بعضی‌ها نیز می‌بینند ولی صلاح خود را در سکوت مؤدبانه می‌بینند و بحران نامرئی‌تر می‌شود.

دوم بحران در تصمیم‌گیری است. منظورم از بحران در تصمیم‌گیری این است که پس از گذار از مرحله تصمیم‌سازی، در مقام تصمیم‌گیری هم، تصمیم حکیمانه کمتر می‌گیریم. عرض نمی‌کنم که همه تصمیمات ما اینگونه است ولی می‌خواهم عرض بکنم نظام تعلیم و تربیت به دلیل اهمیتی که دارد مراقبت و حکمت بیشتری می‌طلبد. ما ممکن است تصوراتی برای خودمان داشته باشیم، باورهایی از فلان مسئله و فلان امور داشته باشیم، این در ذهن ما به تدریج شکل بگیرد و همان تصورات مبنای تصمیم‌گیری ما قرار گیرد. یا در یک برهه‌ای تصمیم به ظاهر قاطعی بگیریم در حالی که بعداً متوجه بشویم که بهتر بود آن تصمیم را انجام نمی‌دادیم!

سومین بحران، بحران در نظر است؛ یعنی ما در مهندسی مبانی اعتقادی - فلسفی - اجتماعی و فرهنگی و حتی علمی تصمیمات به طور عمیق و ریشه دار اقدام نکرده‌ایم. اگر کسی از یک کارشناسی سؤال بکند که شما که مدعی هستید کشورتان اسلامی است و دستگاههای تربیتی شما باید انسان‌سازی کند فلسفه تعلیم و تربیت شما چیست؟ آیا شما اصولاً نظام تعلیم و تربیت اسلامی را طراحی کرده‌اید؟! قطعاً طراحی نکرده‌ایم یا اگر هم کرده‌ایم باید در قالب یکسری مقالات ارایه بدهیم و بگوییم بله این کار را

کرده‌ایم. این بحث را در فلان مقاله مطرح کرده‌ایم؛ مثلاً مقاله‌ای در مورد اهداف نوشته‌ایم، تحلیلی در مورد محتوا انجام داده‌ایم؛ بحثی درباره روش انجام داده‌ایم ولی نتوانسته‌ایم یک طرح واره از نظام تربیتی مطلوب را ارائه دهیم و این را الان نداریم. من اسم این را می‌گذارم بحران در مبانی نظری و اگر در مبنای نظری بحران باشد دیگر نباید در عمل انتظار تعادل داشته باشیم. در حالت بحرانی امور در جای خود نیستند. وقتی که اوضاع بحرانی شد ظلم رواج پیدا می‌کند یا به وسیله ظالم و یا به وسیله انسان‌های غیر ظالم که به دلیل فقدان توانایی کارهای ظالمانه می‌کنند، ظلم و ستم در عرصه تربیت اتفاق می‌افتد. عدل با تعادل توأم است. معنای عدل این است که امور در جای خودشان باشد. در نقطه مقابل آن، شرایط غیر متعادل داریم که شرایط بحران زده است هیچ چیزی در جای خودش نیست و لذا در آنجا ممکن است ستم و ظلم و حق‌کشی در معانی گوناگونش جلوه پیدا کند.

من اعتقاد دارم تشکیلات وزارت آموزش و پرورش بحرانی است یعنی اینکه اگر مأموریت‌های این نظام که جنبه الهی، انسانی و علمی دارد را در یک طرف قرار دهیم و در طرف دیگر تشکیلات فعلی آموزش و پرورش را بررسی کنیم می‌بینیم همخوانی ندارند. این تشکیلات نمی‌تواند آن مأموریتها را عملی بکند. شما می‌دانید که تشکیلات، نقشهای آدمها را مهندسی می‌کند، تشکیلات یعنی مناسبات نقشها، یکی رئیس، یکی مرئوس، یکی کارشناس، یکی کارمند، یکی مدیرکل، لیکن همه این مسئولیتها بی ارزش و امور اعتباری هستند. مهم این است که این پستها و این نقشها طوری با هم مناسبت‌هایشان سامان دهی بشوند که اگر هر کسی نقش خود را ایفا کرد یک قدم بسوی تحقق هدف‌های آن کل برداشته شود. بعد از انقلاب اسلامی ایران هم هر آنچه درباره تشکیلات انجام دادیم حرکات وصله‌ای بوده است نه اساسی، یعنی در هر زمانی آمدیم یک قدم اصلاحی آن هم بسته به دیدگاههای وزیر مربوطه برداشتیم. البته به زعم او این کارها مطلوب بوده است و قطعاً آن وزیر محترم هم می‌خواست کار را درست بکند ولی من ندیدم یک وزیری شجاعانه و به دور از تأثیر پذیری از اوضاع سیاسی بیاید و شجاعانه یک سؤال مطرح بکند که آیا تشکیلات فعلی این دستگاه تعلیم و تربیت با مأموریت‌های الهی و انسانی نظام تناسب دارد؟ و اگر تناسب ندارد شجاعانه زیر و رو بکند. ما تا کی باید ساز سیاسی کاری حرکت خود را تنظیم کنیم؟ ما باید در عرصه تعلیم و تربیت فقط

به یک چیز وفادار باشیم و آنهم ملاکهای تربیت سالم است. بر این اساس تشکیلات و سایر امور را زیر سؤال ببریم، چون با ملاکهای اصیل تعلیم و تربیت درست عمل نمی‌کنیم گرفتار مصلحت اندیشی‌های صرفاً سیاسی می‌شویم. به همین دلیل مطالعات عمیق جهت تصمیم‌گیری بعمل نمی‌آوریم و سالها را سپری می‌کنیم ولی مشکلات سر جای خود باقی می‌مانند.

بحران دیگری که به آن گرفتار هستیم، بحران ابهام است ابهام در نسبت آنچه که خود داریم و آنچه که دیگران دارند، این نسبت را ما برقرار نکرده‌ایم یا طراحی نکرده‌ایم. مسلماً ما بخشی از جهان هستیم و نمی‌توانیم این واقعیت را انکار کنیم که با جهان و دنیا ارتباط داریم یا نباید داشته باشیم یا حکم صادر بکنیم که اگر داشته باشیم لزوماً فاسد می‌شویم، من این نظر را ندارم. من می‌گویم در جهانی زندگی می‌کنیم که چیزهای خوب هم دارد ولی مناسباتمان را اگر با جهان و جهانی شدن و یافته‌های آن خوب مدیریت نکنیم یک چیز ما را تهدید می‌کند و آن این که سرمایه‌های خودی را از دست بدهیم و به سرمایه‌های غریبه بنایم و خودمان را بیازیم. این خطر ما را تهدید می‌کند. من به عنوان یک فرد آموزش و پرورشی این را می‌خواهم بگویم که همه بشنوند. ما در یک طرف مدعی هستیم که می‌خواهیم بدون بهره‌گیری از فن‌آوری، امکانات، یافته‌های علمی و آثار علمی کارشناسان غرب زندگی کنیم ولی چون اینها در خیلی از روشها از ما جلوترند ناگزیر باید از آنها استفاده کنیم، هم از طریق شبکه‌های اطلاع رسانی بین‌المللی تا آنجا که می‌توانیم اطلاعات بدست بیاوریم برای اینکه ما مسلمانیم و تابع رسول‌گرامی اسلام هستیم که فرمود علم را طلب کنید ولو اگر در چین باشد. ولی باید مراقب این نکته باشیم آنچه را که طلب می‌کنیم خانه ما نیست، مصالح و مواد اولیه‌ای است که در ساختن آن بنای مطلوب خودمان، باید از آن بهره بگیریم، مبدا از این نکته غفلت کنیم و گر نه در سالهای آتی مواجه خواهیم شد با یک وضعیتی که احساس خواهیم کرد ارزشهای ما، هنجارها و باورهای ما، سرمایه‌های معنوی و تربیتی ما به تدریج افول کرده و ما به یک وضعیت ظاهراً درخشنده ولی باطناً کدر رسیده‌ایم. لذا باید مناسبات خودمان را با جهانی شدن و آنچه که در جهان وجود دارد، خوب تعریف کنیم، نه گرفتار افراط بشویم و نه گرفتار تفریط. نه این باور مؤثر و مفید است که ما اعتقاد داشته باشیم هر آنچه که در غرب هست بد است و یک تفری در ما تقویت بشود و نه از آن طرف نشئه غرب باشیم

یعنی از شدت وابستگی و علاقه‌ای که به زندگی در غرب وجود دارد غش کنیم. هر دو بد است باید حکیمانه عمل کنیم.

○ آیا این بحران‌ها زمینه ساز فکر اصلاحات در آموزش و پرورش شده است یا مسائل دیگری مطرح است؟

● من فکر می‌کنم که این اموری که ذکر کردم بی تأثیر نیست در افکار و اندیشه‌های افرادی که دل برای این کشور می‌سوزانند، بالاخره آنها در این کشور زندگی می‌کنند و در یک برهه مسایل و مشکلاتی را احساس کردند و دیدند که انتظاراتی در مردم به تدریج شکل گرفته است و آن انتظارات باعث شده است یک حرکت‌های اصلاحی و یک قدم‌های متفاوت از قدم‌های قبلی برداشته بشود. در این بحثها و حرکات اصلاحی که مطرح است من یک عامل را خیلی مؤثر می‌دانم ولی لزوماً هم مطلوب نمی‌دانم. به این معنا که در روند سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این کشور به دلیل برخی از عملکردهای نامطلوب یا به دلیل عدم تأمین برخی نیازهای مردم یا به دلیل عدم برقراری نسبت درست بین مردم و تعدادی از مسئولین و افرادی که اختیاراتی دارند و بدلیل تصورات و باورهایی که بر اثر برقراری ارتباط با سایر فرهنگها در افکار و اندیشه‌های مردم شکل گرفته، مردم در یک موقعیت دارای انتظاراتی می‌شوند و برای رسیدن به آنها تلاش می‌کنند. همین مردم مسلمان ما، همین مردمی که همیشه در صحنه هستند، به دلیل ویژگیهایی که هر انسانی دارد از اوضاع و احوال بیرونی سیاسی اجتماعی و فرهنگی و غیره متأثر شدند و افرادی را انتخاب نمودند و از همان زمان این فکر تقویت شد که اصلاحات را باید آغاز کرد. ولی بنظر من این حرکت قدری در آهاز و به مقدار زیادی در فرآیند، جنبه مبارزه سیاسی یافت و قدرت نمایی‌های سیاسی کار را خراب کرد. من نمی‌دانم خداوند با آنهایی که از زیباییها زشتی‌ها را تولید کرده‌اند چگونه برخورد خواهد کرد؟ مناسب ولی نامطلوب می‌دانم یعنی اعتقاد دارم مسئله اصلاح طلبی در همه جا مخصوصاً نظام تعلیم و تربیت ما باید خالص انجام گیرد نه آمیخته به اهداف سیاسی، البته ممکن است این حرف من ایده آلی تلقی بشود و گفته شود که مگر می‌شود ما قدم‌های اصلاح طلبانه برداریم ولی آمیخته به سیاست نباشد؟ چرا نمی‌شود؟ البته با سیاست آلوده به مکر نمی‌شود ولی با سیاست اسلامی می‌شود. نباید سیاست به روح قدم‌های اصلاحی تبدیل بشود اگر

سیاسی کاری روح اقدامات تربیتی را تشکیل دهد تمام قدمهای راستین و صادق شکسته می‌شود و آرمانها در پای بت سیاست ذبح می‌گردد.

مسئولانی که الآن در آموزش و پرورش هستند نمی‌خواهم بگویم که آنها هم لزوماً همین نظر را دارند ولی می‌خواهم عرض کنم من اساساً سیاسی شدن اصلاحات را به نفع نظام نمی‌دانم و سیاسی شدن اصلاحات در آموزش و پرورش را قطعاً و یقیناً به نفع اصلاحات نمی‌دانم. گرچه ما بایستی قدم‌های اصلاحی برداریم، تربیت معلم به اصلاحات نیاز دارد. یعنی در مسئله تلفیق به اصلاحات نیاز داریم. در رویکردهای برنامه‌های درسی به اصلاحات نیاز داریم. در تشکیلات به اصلاحات نیاز داریم. آموزش و پرورش محتاج اصلاحات است. ولی شرط بهره‌گیری از تمام حرکات اصلاحی این است که ما آن را خالص و ناب نگه داریم و نگذاریم آمیخته به سیاست زدگی یا باندبازی شود. وقتی می‌گوییم اصلاح یعنی رفع مانع، خدای ناکرده طوری نباشد که خود اصلاحات بشود مانع! من تصور می‌کنم که باید همه ما مراقب باشیم ولی این قدمهای اصلاحی که الآن در آموزش و پرورش برداشته می‌شود، من به انگیزه و نیات و ماهیت قدمها امیدوارم و امیدوارم که وضع ما را بهتر کند؛ ولی دادن این تذکر هم لازم است که نگذاریم اصلاحات ماهیت سیاسی پیدا کند. هر چند که یک بعد اصلاحات هم اصلاح در مناسبات سیاسی است، ولی این موضوع اصلاحات است نه روح اصلاحات.

○ اساساً آیا اصلاحات در آموزش و پرورش تابع اصلاحات در دیگر نهادهای اجتماعی است یعنی ابتدا اصلاحات در جاهای دیگر صورت می‌گیرد و بعد به تبع آن به آموزش و پرورش هم سرایت می‌کند یا برعکس ما برای اینکه واقعاً به اصلاحات در دیگر نهادهای اجتماعی برسیم، باید از آموزش و پرورش شروع کنیم؟ و آیا فکر نمی‌کنید این روند در کشور ما تا حالا برعکس بوده یعنی از جاهای دیگر شروع شده و تبعات آن دامن گیر آموزش و پرورش می‌شده است؟

● سؤال خوب و اساسی‌ای مطرح کردید. من اگر بخواهم رابطه اصلاحات در نهاد تعلیم و تربیت را با اصلاحات در نهادهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و حتی نظامی و امثال اینها را بیان کنم باید اشاره کنم به آثار و نتایج اصلاحات در نظام تعلیم و تربیت. ما

اگر به این نتیجه و اثرات توجه کنیم می‌توانیم به خوبی داوری کنیم که چه نسبتی بین اصلاحات در آموزش و پرورش با اصلاحات در سایر نهادها وجود دارد. اصلاحات در آموزش و پرورش، اصلاح افکار و اندیشه‌ها و رفتار است. شما مستحضرید رفتار و عملکردهای آدمی را تصورات، باورها و افکار او رقم می‌زند.

حالا این باورها را چه چیزی شکل می‌دهد؟ آموزش و پرورش، بنابراین آثار و نتایج اصلاحات در آموزش و پرورش هم سنگ اصلاحات در نهاد سیاسی و سایر نهادها نیست. یعنی اگر ما جغرافیای اصلاحات را رسم کنیم، اصلاحات در آموزش و پرورش شمس و خورشید این جغرافیا و منظومه هست و بقیه اصلاحات به نوعی دور آن طواف می‌کنند. اگر این معنا را ما خوب دریابیم کوچکترین اجازه‌ای به خودمان نمی‌دهیم که جلوی تابیدن آن خورشید را بگیریم و کدر بکنیم.

این به معنای عدم وجود رابطه تعاملی بین اینها نیست. من ضمن اینکه اعتقاد دارم نمی‌توان اصلاحات در آموزش و پرورش را هم سنگ اصلاحات در سایر نهادها قرار داد ولی معتقدم تعاملی بین آنها وجود دارد، ولی اثری که آموزش و پرورش بر سایر نهادها دارد زیادتر از اثری است که می‌پذیرد. در بین نهادهای غیر تعلیم و تربیت مهمترین نهادی که با تعلیم و تربیت تعامل قوی‌تری دارد، نهاد سیاست است؛ یعنی جهت‌گیرها و فعالیت‌های نظام سیاسی کشور شدیداً بر روی نهاد تعلیم و تربیت اثر می‌گذارد. دلیلش هم روشن است؛ نهاد تعلیم و تربیت، یکی از اعضای نهاد سیاسی است، یعنی وقتی رئیس آموزش و پرورش یکی از اعضا نهادهای سیاسی است، معنایش این است که دستگاه سیاسی بر دستگاه تعلیم و تربیت اثر می‌گذارد. البته این امر غیر طبیعی نیست و یک قاعده است که دستگاه تعلیم و تربیت هر کشور به مقدار زیادی در خدمت اهداف و آرمانهای نظام سیاسی آن کشور است. ما الان در کشور خودمان حکومت جمهوری اسلامی را دارا هستیم. جمهوری اسلامی هم دارای آرمانهایی است و این آرمانها هم باید از طریق آموزش و پرورش نهادینه شود. مثالی خدمتتان عرض می‌کنم در دوره فوق لیسانس که پایان نامه خود را تنظیم می‌کردم، در یکی از کتابهای آمریکا شاید پنجم ابتدایی یک عنوان درس دیدم که آمریکا رهبر جهان می‌شود، در همان زمانها این بحث نظم نوین جهانی بوسیله بوش رئیس جمهور وقت آمریکا مطرح شد. مؤلفان کتاب در اجزاء و عناصر مختلف کتاب درسی تلاش می‌کنند که به کودک و نوجوان آمریکایی

بقبولانند که فرهنگ تو برتر است و فرهنگ خود را باید از فرهنگ‌های دیگر بالاتر بدانی. این کار به چه معناست؟ آیا همان توجه به آرمان نیست؟ برای آنها تسلط بر جهان آرمان است. برای این کار به سرباز نیاز دارند از طریق برنامه‌های درسی سرباز و فکر تربیت می‌کنند.

○ تربیت واقعی و الهی به چه معناست؟ آیا این نوع تربیت را صرفاً یک نهاد تربیتی می‌تواند انجام دهد یا نهادهای فرهنگی گوناگون باید دخالت کنند؟ اصولاً آموزش و پرورش چه مقدار موفق بوده است؟

● تربیت الهی به این معناست که شرایطی بوجود آوریم که همه ابعاد وجودی فرد رشد کند. اگر این موضوع انجام نپذیرد آن تربیت از نوع دیگر است و الهی نیست. فطرت الهی توسط تربیت الهی شکوفا می‌شود. لذا کسانی که در یک وجه زندگی می‌درخشند ولی در وجوه دیگر تیره و تار هستند خورشید تربیت در وجود آنان به طور کامل طلوع نکرده است. انسان‌های یک بعدی از انسان‌هایی که اصلاً تربیت نشده‌اند خطرناک‌تر هستند. یقیناً صرف عبادت‌های ظاهری نیز ملاک تربیت نمی‌باشد. خیلی‌ها ممکن است شعائر را علی‌الظاهر انجام دهند ولی از شعور کافی برخوردار نباشند و در عرصه‌های گوناگون بلنگند.

فرض کنید یک نفر ظاهراً نماز هم می‌خواند سایر عبادتها را هم انجام می‌دهد ولی رعایت عدالت را نمی‌کند آیا می‌توان گفت این فرد متدین است؟! اما می‌شود گفت که او نماز را می‌خواند ولی آنجا اشکال دینی دارد چون رفتارش منصفانه و عادلانه و حق طلبانه نیست. باید ما عملکرد را کنار هم قرار دهیم تا داوری بکنیم که فلانی رفتارش دینی هست یا نیست. شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری (ره) در کتاب عدل الهی مثال می‌زنند یک آدمی مانند انیشتین، ادیسون و امثال اینها اختراعی کرده‌اند و خدماتی برای بشریت انجام داده‌اند ایشان می‌فرماید من تردیده دارم که خداوند آنها را به جهنم ببرد، ببینید این سخن چه پیامی دارد؟ پیامش این است که درست است که این آدم مسلمان نبود ولی در عدل الهی جای خاص خود را دارد. این عرض من به این معنا نیست که اینها هم سنگ آن دستورات دینی باشد، بلکه می‌خواهم نظر خوانندگان را به این معطوف کنم که تربیت دینی گستره وسیعی دارد که باید به این وسعت توجه کنیم. حال تربیت دینی با

این گستره، گستره‌ای از عوامل گوناگون را می‌طلبد نه یک عامل را. وقتی که ما اعتقاد پیدا کردیم تربیت دینی یعنی تربیت همه چیز، مگر یک نهاد تربیتی می‌تواند این همه چیز را در وجود یک فرد ایجاد و تقویت کند؟! تربیت ماهیتاً به قدری وسیع و پیچیده است که همسویی عوامل گوناگون را می‌طلبد، اگر اینگونه نباشد تربیت، آب در هاون کوبیدن است، برای اینکه تجارب یا آموخته‌های فرد در تربیت اثر دارد. مگر ممکن است یک فردی در خانواده خودش تجارب منفی نسبت به دین به دست بیاورد و مدرسه بتواند آن را به تجربه مثبت تبدیل کند؟ می‌تواند تأثیر بگذارد ولی نمی‌تواند آن را قلع و قمع کند. از این رو بنده اعتقاد دارم که ما اگر فرزند خود را به مدرسه ولو بهترین مدرسه سپردیم و مطمئن بودیم که مدیر، معلمان، مربیان پرورشی و سایر عوامل موجود در این مدرسه کاملاً رفتار دینی و انسانی دارند باز اطمینان صددرصد حاصل نمی‌شود. برای اینکه این کودک از زمانی که به صورت چنین حیات خود را آغاز کرده است تربیت می‌شود از لحظه‌ای که وارد این دنیای مادی شده است، تربیت او در حال شکل‌گیری است.

نگاه‌های پدر و مادر، رفتار آنها، مناسبات داخل خانه، نوع برخورد مرد و زن در داخل خانه، با یکدیگر، نوع محله‌ای که در آن زندگی می‌کنند، افرادی که با آنها ارتباط و رفت و آمد دارند، همه اینها در شکل‌گیری یک رفتار دینی تأثیر دارد. در قدیم یک مثلی بود، البته این مثل واقعی هم بوده است، مردم می‌آمدند فرزند خود را در یک مدرسه‌ای ثبت نام می‌کردند و می‌گفتند این فرزند را به شما می‌سپاریم گوش‌تس مال شما و استخوانش مال ما، یعنی دیگه خودشان را در مقابل تربیت او مسلوب‌الاختیار تصور می‌کردند. این حرف در زمانی که مرسوم بوده است حرف غلطی بوده ولی پیامدهای منفی زیاد هم نداشته است، برای اینکه جامعه دچار پیچیدگی‌ها و مشکلات و مسائل و کج رویهای گوناگون نبوده است. ولی الان ما به شکل مدرن و تحمیلی این حرف مبتلا شده‌ایم و این در رفتارهای دینی فرزندان ما شدیداً اثر دارد. شکل مدرنش این است که ما می‌گوییم ما گرفتار مشکلات متعدد هستیم؛ فرصت نمی‌کنیم، صبح از ساعت ۷ بیرون آمده و شب هنگام بر می‌گردیم، پس چاره‌ای نداریم جز اینکه فرزند خودمان را بسپاریم به یک مدرسه خوب تا آنجا بر روی او یک کار تربیتی بکنند. این شکل مدرن همان ضرب المثل قدیمی است که الان گریبانگیر خیلی از خانواده‌های ماست. یک جنبه تحمیلی هم دارد و ممکن است خانواده‌ای هم وقت داشته باشد ولی تصور کند مدرسه

جای تربیت است و خانواده نقش مؤثری ندارد. این تصور در هر کسی باشد یک تصور نامطلوبی است. بنابراین بنده اعتقاد دارم که تربیت همه جانبه دینی، همدلی، مساعدت و مشارکت همه عوامل تربیتی را می‌طلبد. ممکن است بگویید در وضع فعلی با این آرمان خیلی فاصله داریم. طبیعی است هر زمان که فاصله زیاد باشد به همان اندازه هم لطمه خواهیم دید و هر اندازه فاصله را بتوانیم کم بکنیم به همان اندازه از لطمات کم خواهد شد.

بنابراین خانواده، صدا و سیما، مدارس و حتی فضای کلی جامعه همه تأثیر می‌گذارد و لذا نمی‌توان گفت تربیت فقط در مدرسه است و در اینجا یک نکته است که آن نکته ظریف این است که از آنجائی که مدارس تعلیم و تربیت مهندسی شده یا به عبارتی تعلیم و تربیت رسمی را دنبال می‌کنند اگر ما بتوانیم فضای مدارس را اولاً با نشاط بکنیم و مدارس برای کودک و نوجوان جای لذت و تفریح باشد و هم برای او اثرگذار باشد و از جهت معنوی و اخلاقی تأثیراتی بجا بگذارد، کار مهمی انجام داده‌ایم. اگر فضای فیزیکی و روانی و اجتماعی مدارس، دینی و عاطفی شوند هم عواطف را رشد خواهند داد و هم معنویت را در او تقویت خواهند کرد. مدارس از طریق انجمن اولیاء و مربیان نقش زیادی می‌توانند ایفا نمایند.

مدیران مدارس باید تلاش کنند مرز بین خانواده و مدرسه به مقدار زیادی برداشته بشود یعنی والدین واقعاً در امور مشارکت کنند. برای این کار باید قابلیت‌های لازم را به آنها داد تا بتوانند نسبت خود را به شکل منطقی‌تری با فرزند خود و با مدرسه فرزند خود برقرار کنند. برای این که ارتباط دو نهاد خانه و مدرسه به خوبی برقرار شود لازم است در ماهیت این دو تأمل کنیم. مدرسه به قول جامعه‌شناسان یک گروه ثانویه است که ویژگیهای رسمی، عقلانی و ارادی دارد و با هنجارهای قانونی اداره می‌شود، مانند گروههای مختلفی که افراد برای رسیدن به هدفهای معینی تشکیل می‌دهند. در نقطه مقابل آن خانواده است که گروه اولی است که روابط آن عاطفی و اخلاقی و رودر روست، تعداد اعضا آن کم است، هنجارهای رسمی کمتر حاکم است. کودک از این فضای اولیه به گروه ثانویه می‌آید، گویی که از یک آب گرم به آب سرد می‌آید. حالا اگر این دو محیط از هم جدا بمانند به همان اندازه تربیت دینی لطمه می‌بیند. ولی اگر ما بتوانیم این دو نهاد تربیتی را به هم نزدیک کنیم، و هر دو اهداف تربیتی را با یک فهم

واحدی بفهمند و برای رسیدن به آن هر دو تلاش کنند و همفکری داشته باشند، تربیت دینی بهتر حاصل می‌شود و لذا تربیت دینی محصول مشارکت عوامل و مؤلفه‌های تربیت است، چون جان آدمی واحد است، در غیر این صورت این فطرت واحد، منشق می‌شود به یک کثرت ناروا دچار می‌گردد. عقل یک طرف می‌رود، بعد معنوی معطل می‌ماند، بر سر عواطف معلوم نیست چه می‌آید، نوعی در هم ریختگی قوا در استعدادها در درون فرد شکل می‌گیرد، مخصوصاً در دوران نوجوانی که حساسیت خیلی بیشتر است. شما می‌دانید در سیر رشد اگر کسی بتواند از دوره نوجوانی سالم گذر کند در دوره‌های بعد امنیت خواهد داشت اگر از دوره نوجوانی ناسالم گذر کند در دوره‌های بعد معلوم نیست بر سرش چه بیاید. لذا می‌توان گفت گذرنامه زندگی را فرد در این دوران دریافت می‌کند. چطور ما برای رفتن به کشوری گذرنامه بدست می‌آوریم، گذرنامه اگر نداشته باشیم می‌گویند که تو دزدکی وارد شدی، چون عضو اینجا نیستی شما را زندانی می‌کنند و امنیت شما به خطر می‌افتد، در مراحل رشد هم اینگونه است که اگر از یک مرحله به مرحله دیگر بدون کسب قابلیت‌ها عبور کنیم در مرحله بعد غریبه هستیم و امنیت نخواهیم داشت. اگر این روند طبیعی بخواهد انجام بشود باید بین عوامل تربیت هماهنگی وجود داشته باشد.

اما راجع به اینکه آموزش و پرورش چه مقدار مؤثر بوده است من تلاشهایی را دارم می‌بینم و در گذشته هم دیده‌ام؛ طبیعی هم هست، بالاخره مسئولان همه فرزندان انقلابند، همه دلسوز انقلابند، همه می‌خواهند کودکان و نوجوانان رشد کنند چه در گذشته و چه در الان ولی نکته در اینجا است که چون فضا مهم است و اهمیت دارد، من باور ندارم که حق مطلب ادا شده باشد. این به این معنا نیست که کار نشده بلکه حق مطلب ادا نشده است، چون مسئله تربیت دینی خیلی حساسیت می‌طلبد و خیلی برنامه ریزی‌ها می‌طلبد و در سرلوحه برنامه‌های ما باید قرار گیرد. گاهی آدم فکر می‌کند این گونه نیست یعنی در سرلوحه برنامه‌های ما فرض کنیم توسعه فن آوری قرار می‌گیرد توسعه فن آوری چیز خوبی است. ما نمی‌توانیم بدون فن آوری و بدون استفاده از رایانه و اینترنت اطلاعات خودمان را نو کنیم ولی موضوع این است که ما رایانه را هم برای رشد متوازن فرد می‌خواهیم نه فرد را برای رایانه. به این نکته باید توجه کرد فن آوری برای انسان است نه انسان برای فن آوری. و اگر ما معتقد شدیم فن آوری برای انسان

است باید اول تعریف کنیم که در سرلوحه رشد این آدم چه چیزی قرار دارد تا در تربیت دینی آن را در سرلوحه قرار دهیم و بگوییم هر آنچه لازم است باید آماده کنیم. آن چه مسلم است این است که انسان متدین امروزی باید بتواند از کتابخانه‌های دانشگاه‌های داخلی و خارجی استفاده کند. در حالی که در خانه خود نشسته است از طریق اینترنت به مراکز علمی سر بزند. یقیناً از این تواناییها نباید غفلت کرد. ولی موضوع مهم این است که در جغرافیای فعالیتها جای تربیت دینی کجاست و این نکته به ابهام زدایی نیاز دارد و باید مراقب بود در نقشه توجهات این به یک قرینه تبدیل نشود و آن یک پایتخت بماند. در عین حال به امور دیگر و مسائل مختلف هم ما باید توجه کنیم.

○ نظر نهایی خود را در مورد ادغام معاونت پرورشی با آموزشی اعلام کنید؟

● به نظر من با توجه به وحدت ساختاری و ذاتی که در اجزاء و عناصر تربیت و یادگیری وجود دارد باید از وحدت رویه و هماهنگی تشکیلات دفاع کرد و اگر ادغام پرورشی و معاونت آموزشی قدری با تأمل بیشتر و زمینه سازی بهتر انجام می شد پاسخ مناسب تری دریافت می کردیم ولی این ضرورت به این معنا نیست که ادغام یک کار غیر منطقی است ولی اشکال کار اینجاست که جنبه سیاسی پیدا کرد. یعنی در دعوای سیاسی این هم یک سنگی شد که به سوی یکدیگر پرتاب کردند. چرا باید یک موضوعی که در تعلیم و تربیت پاسخهای روشن دارد بحث در آن را به عرصه غیر از تعلیم و تربیت بکشانیم. من صادقانه و بی شائبه می گویم در زمانی که معاونت پرورشی بود علیرغم اینکه برادران دلسوزی در این بخش کار می کردند ولی تشکیلات، دل‌ها، قلم‌ها و قدم‌ها را از هم جدا می کرد. هر کدام از این بخش‌ها (پرورشی، آموزشی و سازمان پژوهش) برنامه‌های خود را تعقیب می کردند. یعنی به یک «تجزیه قانونی» مبتلا بودیم. اینجانب مسئول دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی بودم و یقین داشتم که باید برنامه‌های درسی محل ترکیب و پیوند امور آموزشی و پرورشی باشد. برای این مقصود جلسات کارشناسی نیز تشکیل می دادیم ولی توفیق به دست نمی آوردیم چون تشکیلات محدودیت زیادی در تفاهم بوجود می آورد. اگر صد سال دیگر هم این وضع ادامه می یافت موفق نمی شدیم. این حرف من یک حرف سیاسی نیست افراد بدانند که اصولاً این عرصه را بسیار مقدس‌تر از آن می دانم که با اشارات سیاسی حرفهای خود را

طرح کنم. البته ترجمه نامطلوب واژه «Education» به معنای آموزش و پرورش نیز یک تخم لق بر دهان این و آن انداخت که تا حدودی از جهت مفهوم، تجزیه خطرناک آموزش و پرورش را حمایت می‌کند.

باید دید که چه معادلی برای واژه مذکور مطلوب است ولی آنچه که هست مطلوب نیست. باید آموزش و پرورش را در همه عناصر و مؤلفه‌های آموزش و پرورش درک کرد. لطمه‌ای که تفکیک این دو به فطرت کودک می‌زند هیچ عامل دیگری نمی‌تواند بزند. منتها این لطمه در پشت دهها حجاب پنهان است.

یادآوری این نکته نیز ضروری است که اگر در تشکیلات این دو مقوله با هم پیوند بخورد ولی عملاً در نهادها این دو متحد نشوند خسارت جبران ناپذیری خواهیم دید. به همین دلیل پیگیری تلفیق آموزش و پرورش در برنامه‌های درسی در تربیت معلم، در فضای آموزشی در قوانین و مقررات و سایر عناصر یک ضرورت اساسی است که بخش‌های مختلف آموزش و پرورش وظیفه دارند دنبال کنند.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی